

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۳ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۱-۱۸

ادبیات روستایی در رمان‌های عربی و فارسی؛ بررسی تطبیقی *الأرض* شرقاوی و جای خالی سلوچ دولت‌آبادی*

سید ابراهیم آرمن

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

شهرزاد فیروزی‌مندمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

در ادبیات جوامع مختلف، ادبیات روستایی به عنوان یکی از زیرشاخه‌های مهم ادبیات داستانی مطرح بوده و بسیاری از نویسندگان بزرگ در این مورد آثاری را به رشته تحریر درآورده‌اند. در ادبیات عربی می‌توان از عبدالرحمن الشرقاوی نویسنده مصری خالق رمان *الأرض* نام برد که روستای کودکی خود را با ماجراهایش به تصویر می‌کشد؛ و از نویسندگان مشهور ادبیات فارسی در این عرصه محمود دولت‌آبادی است که آثارش او را به عنوان نویسنده اقلیمی و منطقه‌ای، معروف ساخته است؛ او در رمان *جای خالی سلوچ* روستایی به نام «زمینج» را با مشکلات خانواده سلوچ به تصویر می‌کشد.

این مقاله با رویکردی تطبیقی پس از تحلیل دو رمان مذکور، به موضوعاتی همچون: جایگاه زنان، فقر روستائیان، آب و آبیاری، نقش زمین و ظلم دولت‌مردان می‌پردازد و واقع‌گرا بودن دو نویسنده، توجه آن دو به آثار بومی، اهمیت جایگاه زنان در دو رمان، روحیه استواری روستائیان در برابر ظالمان را بازمی‌نماید.

واژگان کلیدی: ادبیات روستایی، عبدالرحمن الشرقاوی، محمود دولت‌آبادی، زمین، آب، زن، فقر.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۳۰

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۱

رایانامه نویسنده مسئول: Shams1516@yahoo.com

۱. پیشگفتار

در آثار بیشتر داستان‌نویسان، تصویرهایی از روستا و مردم روستایی دیده می‌شود که بیانگر توجّه آنان به رسوم، سنت‌ها و فرهنگ عامّه روستا است. کیفیت زندگی، اوضاع و احوال اقلیمی و بومی، وضعیت و موقعیت طبیعی و جغرافیایی روستا را به تفصیل، در این آثار می‌توان دید. «داستان‌نویسی روستایی به شکل واضح در قرن بیستم ظهور کرد، و موضوع آن زندگی انسان در محیط روستا که دربردارنده روابط اجتماعی و درگیری‌های انسان با طبیعت به خاطر در اختیار گرفتن آن منابع برای خود است، می‌باشد.» (مجدی وهبه نقل از زین الدین، ۲۰۰۳: ۱۱)

ادبیات روستایی نمود خاصی در آثار ادبی جهان داشته است. «از میان داستان‌نویسان غربی که در نوشتن این نوع رمان پرآوازه‌اند، تامس هاردی نویسنده انگلیسی و پرل باک خانم نویسنده آمریکایی برنده جایزه نوبل، را نام برده‌اند. محمود دولت‌آبادی، احمد محمود و امین فقیری هر سه از شهرستان‌های ایران برخاسته‌اند و هر سه در داستان‌هایشان به مسائل و موضوع‌های روستایی و زندگی دهقانان پرداخته‌اند.» (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۳۲۵)

رمان‌ها و داستان‌های عربی هم از ادبیات روستایی بی‌ بهره نمانده است، به طوری که این نوع ادبیات جایگاه ویژه‌ای در ادبیات عرب به دست آورده است. رمان «زینب، ۱۹۱۳م.» اثر محمد حسین هیکل نویسنده مصری را می‌توان اولین رمان در این موضوع به شمار آورد. «از مهم‌ترین رمان‌هایی که به طبیعت روستا پرداخته و اشاره‌هایی واقعی و زنده از روستا را دربر دارد «یومیات نائب فی الأریاف» اثر توفیق الحکیم، «دعاء الکروان» اثر طه حسین، «بعد الغروب» اثر محمد عبدالحلیم عبدالله، «أبو مندور» اثر محمد زکی عبدالقادر، «هارب من الأيام» و «شيء من الخوف» اثر ثروت أباطه، «الأرض» و «الفلاح» اثر عبدالرحمن الشرقاوی و «الحرام» و «العیب» اثر یوسف ادريس می‌باشد» (بدر یوسف، ۲۰۰۶: ۵۸).

ممدوح طه معتقد است این توجّه خاص به روستا مرتبط به این دو عامل اساسی است: «نخست: عامل موضوعی که مربوط به ترکیب اجتماعی جوامع عربی است، از این جهت که قشر کشاورز اکثریت جمعیت کشورهای عربی را دربر می‌گیرد. دوم: عامل ذاتی که مربوط به گذشته اجتماعی تعداد زیادی از رمان‌نویسانی است که پرورش‌یافته روستا هستند» (ممدوح طه، ۱۹۸۳: ۵۰).

ادبیات روستایی نوعی از ادبیات داستانی است که به موضوع زندگی انسان در محیط روستا و روابط اجتماعی او در روستا و درگیری‌هایش با طبیعت به خاطر استفاده از منابع آن می‌پردازد. از

دیرباز موضوع روستا همواره مورد توجه نویسندگان بزرگ در ادبیات جهان بوده است از جمله در ادبیات فارسی و ادبیات عربی.

آثار بسیار زیادی در ادبیات عربی به موضوع روستا پرداخته است که این خود، برای محققان و نویسندگان عرب انگیزه تحقیق، نقد و بررسی ادبیات روستا به عنوان «أدب الريف» را ایجاد نموده است از جمله این آثار، کتاب *الريف في الرواية العربية* اثر محمد حسن عبدالله است که موضوع روستا را در آثار چند نویسنده و از چند دیدگاه بررسی کرده است. از دیگر محققانی که به بررسی موضوع روستا در ادبیات داستانی پرداخته‌اند ممدوح طه ایناس است که تحقیق او با نام «صورة القرية» در نشریه المستقبل به چاپ رسیده است. دکتر نوال زین الدین هم در کتابش با نام *روایات یوسف إدریس به بررسی و نقد موضوع روستا در آثار یوسف إدریس* پرداخته است. از دیگر نویسندگان بدر یوسف شوقی است که در کتاب *الرواية والروائيون به موضوع روستا پرداخته و معتقد است که روستاهای مصر با تمام جوانبش همیشه مورد توجه رمان‌نویسان بزرگ بوده است.*

در ادبیات فارسی با وجود آثار بسیاری که جزء حیطه ادبیات روستایی است اما متأسفانه تحقیق جامع و مدوئی در این باره انجام نگرفته است، جز تحقیقات پراکنده و مقاله‌هایی که گاهی در روزنامه‌ها به چاپ رسیده است.

این مقاله با رویکردی تحلیلی- توصیفی پس از بررسی دو رمان مذکور به موضوع ادبیات روستایی به صورت تطبیقی از منظر مکتب آمریکایی می‌پردازد. نظریه‌پردازان این مکتب، حیطه ارتباطات و تأثیرات ادبی را به عنوان یکی از زمینه‌های عمده پژوهشی در ادبیات تطبیقی می‌پذیرند منتها از منظری فراخ‌تر، بدین سان که بر یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌ورزند و می‌پذیرند که برخی از شباهت‌ها بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه انسان‌هاست و بیشتر بر آن است که ادبیات را به عنوان پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی نماید. این تحول نشانه توسعه طبیعی تاریخ بشر است از قومیت به ملیت و بعد به انسانیت و بشریت.^(۱) سرانجام، مقاله در پی اثبات این واقعیت است که موضوع ادبیات روستایی به صورت تطبیقی می‌تواند توسط پژوهشگران دانشگاهی کاویده شود و رمان‌های روستایی بسیاری را می‌توان از رهگذر ادبیات تطبیقی بررسی کرد. وانگهی سنت‌ها، آداب و عناصر روستانشینی و فرهنگ بومی در بسیاری از جوامع بشری مشترکات فراوانی دارد و چه بسا بتوان از این عناصر مشترک در توسعه

مناسبات انسانی کشورها استفاده کرد و نویدبخش گشایش روابط بین کشورها و گفتگوی تمدن‌ها بود.

پرسش‌های اصلی تحقیق این است که: ۱. سنت‌ها، آداب و به طور کلی فرهنگ بومی ایران و مصر تا چه میزان با یکدیگر مشابهت دارد؟ ۲. نقش دو نویسنده در معرفی فرهنگ روستائی چه میزان است؟ ۳. دو نویسنده در ترسیم اوضاع و احوال روستائیان در چه مواردی با هم اتفاق داشته‌اند یا به بیان دیگر نقاط مشترک دو نویسنده در ادب روستائی در چه مواردی بوده است؟

۲. معرفی نویسندگان و خلاصه‌ای از دو رمان

۲-۱. عبدالرحمن الشرقاوی

«عبدالرحمن الشرقاوی در روستای دلاتون استان منوفیه مصر در سال (۱۹۲۰م). زاده شد» (خفاجی، بی‌تا: ۱۲۹). «تعلیمات ابتدائی را در روستای خود به پایان رساند، و قرآن را در کنار فقیه روستا حفظ کرد سپس به مدارس دولتی رفت. برادران بزرگتر عبدالرحمن که در قاهره به تحصیل مشغول بودند، هر تابستان که به روستا بازمی‌گشتند کتاب‌هایی را با خود همراه داشتند، عبدالرحمن می‌توانست عنوان کتاب‌ها و نام نویسندگان آن کتاب‌ها را بخواند؛ و این گونه با نام و آثار بزرگانی همچون: طه حسین، عباس محمود العقاد، احمد شوقی، محمد حسین هیکل، و مصطفی المنفلوطی آشنا شود» (کمال، ۱۹۹۰: ۴۵).

آشنایی با این کتاب‌ها و نویسندگان در زندگی ادبی شرقاوی تأثیر بسیاری به جا گذاشت؛ طوری که شرقاوی به تحصیل در دانشکده ادبیات علاقمند شده بود، ولی با اصرار پدر و برادران بزرگترش برای ادامه تحصیل به دانشکده حقوق رفت (نک: همان: ۴۶). شرقاوی «در سال ۱۹۴۳م. از دانشکده حقوق دانشگاه قاهره فارغ‌التحصیل شد و به مدت دو سال به قضاوت پرداخت» (خفاجی، بی‌تا: ۱۲۹). عبدالرحمن به خاطر علاقه شدیدی که به ادبیات داشت پس از دو سال قضاوت از آن دست کشید و به نویسندگی روی آورد؛ در آغاز کارش در مجله «طلیعه» و سپس مجله «خبر» کار کرد، بعد از انقلاب ۲۳ یولیو در روزنامه «الشعب» و سپس «الجمهوریه» مشغول شد. بعدها مدیر مسئول مجله «روز الیوسف» شد، سپس در روزنامه «الأهرام» مشغول شد.

شرقاوی ادیب، شاعر، روزنامه‌نگار و نمایش‌نامه‌نویسی است که در اکثر زمینه‌های ادبی به فعالیت پرداخته و آثاری ماندگار از خود به جا گذاشته، او نویسنده‌ای نوگرا، نمایش‌نامه‌نویس و داستان‌نویسی خلاق، منتقد و متفکری سیاسی و در بیشتر مواقع مرد دولت است.

شرقاوی دارای دو دیوان شعری است، قصیده مشهور «من أب مصري إلى الرئيس ترومان» در دیوان نخست اوست. از نمایش نامه‌های او می‌توان «مأساة جميلة ۱۹۶۲ م»، «الفتی مهران ۱۹۶۲ م»، «تمثال الحرية ۱۹۶۷ م»، «وطني عكا ۱۹۶۹ م»، «الحسين نائرا والحسين شهيدا ۱۹۶۹ م»، «التسر الأحمر ۱۹۷۶ م» و «احمد عراي زعيم الفلاحين ۱۹۸۵ م» را نام برد. دو مجموعه داستانی به نام‌های «أرض المعركة» و «أحلام صغيرة» از او به چاپ رسیده است.

شرقاوی خالق چهار رمان به نام‌های «الأرض ۱۹۴۵ م»، «شوارع الخليفة ۱۹۵۷ م»، «قلوب خالية ۱۹۵۷ م» و «الفلاح ۱۹۸۰ م» است. (نک: العسيلي، ۱۹۹۵: ۱۲-۷۰-۱۷۱)

شرقاوی در خلق آثاری دینی، مذهبی و سیاسی هم قلم‌فرسایی کرده است. از جمله «ثورة الفكر الإسلامي ۱۹۵۸ م»، «قراءات في الفكر الإسلامي ۱۹۷۲ م» و «علي إمام المتقين ۱۹۸۴ م» و... از آثار سیاسی او می‌توان «باندونج والسلام العالمي ۱۹۹۵ م» را نام برد.

شرقاوی یکی از پیشگامان مکتب واقع‌گرایانه است که سعی دارد با نوشتن، راه‌حلی برای مشکلات جامعه خود پیدا کند. او متأثر از زندگی روستایی بوده، از روستاهای مصر در بیشتر آثارش الهام می‌گرفته است. این موضوع در دو رمان *الأرض* و *الفلاح* به وضوح آشکار است. در سال (۱۹۷۰ م) رمان *الأرض* توسط کارگردان معروف مصری شاهین یوسف به فیلم سینمایی تبدیل شده است. این نویسنده بزرگ در سال (۱۹۸۷ م) در ۶۷ سالگی درگذشت. آثار ادبی شرقاوی با وجود متنوع بودنش به اخلاص و جدیت در تعبیر از عواطف و حقایق متمایز است.

۲-۲. محمود دولت‌آبادی

محمود دولت‌آبادی فرزند فاطمه و عبدالرّسول در سال (۱۳۱۹ هـ ش) در روستای دولت‌آباد از توابع شهرستان سبزوار دیده به جهان گشود، روزگار کودکی و تحصیلات ابتدایی را در همین روستا سپری کرد. او خود آن را چنین توصیف می‌کند: «دوران کودکی و نوجوانی و جوانی‌ام انباشته است از کار و تجربه و غربت و اندوه و گران‌سنگی زندگانی در سفرهایی همه‌جا به دنبال کار و کار و در آرزوی رهانیده شدن از ذلت و تحقیر و رنج‌هایی که بیش از ظرفیت کودکی و نوجوانی و جوانی بودند» (چهلتن و فریاد، ۱۳۶۸: ۱۸۱).

دولت‌آبادی از همان کودکی انواع کارهای سخت را تجربه کرد. از جمله کفّاشی تا کار در کارخانه پنبه که دچار بیماری شد. «دولت‌آبادی در اوایل نوجوانی بیمار شد و برای معالجه به مشهد رفت و بعد از آن به همراه پدر و مادرش عازم عتبات عالیّه گردید و پس از بازگشتن در تهران به

صورت موقت اقامت گزید که در این مدت با تئاتر آشنا شد و مدتی بعد به مطالعه آثار چخوف و صادق هدایت روی آورد» (قربانی، ۱۳۷۳: ۲۳).

دولت‌آبادی کار در دوبله و تئاتر را تجربه کرد و با محافل ادبی آشنا شد. جرّقه‌های نویسنده‌گی کم‌کم در دولت‌آبادی نمودار گشت تا جایی که خود در این باره می‌گوید: «وقتی آثار صادق هدایت را خواندم، یقین کردم که نویسنده خواهم شد. شاید به این سبب که در آثار هدایت، هیچ فاصله‌ای بین خودم و محیطم نمی‌دیدم و شاید از این جهت که آثار هدایت به انبوه تجربیات و اندوخته‌هایی در ذهنم دامن زدند که تا آن لحظه به فکرم نرسیده بود که می‌توانند دارای ارزش و اهمیت باشند. بعد از آن بود که حس کردم جرأت دارم قلم بردارم و سیاه مشق‌هایی بنویسم» (چهلتن و فریاد، ۱۳۶۸: ۱۸۸).

دولت‌آبادی از سال (۱۳۴۰ هـ ش) که دوره تئاتر آن‌ها را گذراند تا سال (۱۳۵۳ هـ ش) بازیگر تئاتر بود و نقش‌های متعددی را بازی کرد؛ از جمله بازی در نمایش‌نامه شب‌هایی سفید، اثر داستایوفسکی. در سال (۱۳۴۱ هـ ش)، داستان‌نویسی را به طور جدی آغاز کرد و داستان کوتاه قصه شب را در همین سال در مجله آن‌ها به چاپ رساند. دولت‌آبادی با نوشتن داستان‌های ادبار، هجرت سلیمان، لایه‌های بیابانی و سایه‌های خسته تا سال (۱۳۴۲ هـ ش)، کارنامه ادبی خود را پر بار کرد. داستان بلند سفر محصول فعالیت دولت‌آبادی در سال (۱۳۴۵ هـ ش) است؛ داستان گاو/ره‌بان، اوسنه بابا سبحان و باشیرو را در فاصله سال‌های (۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ هـ ش) به رشته تحریر درآورد» (قربانی، ۱۳۷۳: ۸).

دولت‌آبادی نگارش معروف‌ترین اثر خود کلید را در سال (۱۳۴۸ هـ ش)، (۱۹۶۹ م.) آغاز کرد که نوشتن این رمان ده جلدی تا سال (۱۳۶۲ هـ ش)، (۱۹۸۱ م.) به طول انجامید. این رمان تا کنون بارها تجدید چاپ شده، به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده است.

از دیگر آثار معروف دولت‌آبادی جای خالی سلوچ می‌باشد که نگارش آن را در سال (۱۳۵۳ هـ ش) شروع کرد و در سال (۱۳۵۷ هـ ش) انتشارات آگاه، اولین بار آن را به چاپ رساند (نک: عبداللّهی، بی تا: ۴). این رمان به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، سوئدی و اخیراً توسط سلیم عبدالأمیر حمدان به عربی ترجمه شده است.

دولت‌آبادی با نوشتن داستان‌هایی در مورد مناطق روستایی و عشایری، خود را در زمره داستان‌نویسان ناحیه‌ای و بومی قرار داده است. «مسائل و موضوع‌هایی که دولت‌آبادی در

داستان‌هایش به کار گرفته، همه مربوط است به روستا و روستانشینان و از این نظر، آثار او از ویژگی‌های بارزی برخوردار است» (همان: ۳۲۶). او «رمان‌نویسی است با مضامین و موضوع‌هایی بدیع روستایی و صحت و سلامتی ستایش‌انگیز، این صحت و سلامت نفس در زمانی در رمان‌های کلیدر و جای خالی سلوچ چهره می‌نماید» (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۳۲۷).

دولت‌آبادی از چهره‌های تأثیرگذار در ادبیات است که آثار زیادی به رشته تحریر درآورده، از دیگر آثار این نویسنده بزرگ: ققنوس، پای گل‌دسته امامزاده، هجرت سلیمان، عقیل، آهوی بخت من گزل، کارنامه سنج، تنگنا، دیدار بلوچ، روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، سلوک، روز و شب یوسف، آن مادیان سرخ و نون نوشتن، می‌باشد.

۲-۳. داستان الأَرْض

این داستان حکایت دردمندانه مبارزه اهالی یکی از روستاهای مصر با دولت، به خاطر زمین است. حوادث داستان از لحاظ زمانی مصادف است با سال (۱۹۳۲ م.) که مصر به خاطر نفوذ انگلستان و حکومت مستبد ملک فؤاد وضعیت بحرانی اجتماعی را سپری می‌کرد.

داستان از زبان راوی دوازده ساله نقل می‌شود که برای سپری کردن تعطیلات تابستانی از قاهره به روستایش برمی‌گردد. او انتظار دارد که دوستانش از قاهره و زیبایی‌های آن و لهجه انگلیسی‌اش و یا مسائل و مشکلاتی که گریبانگیر ملت مصر شده سؤال کنند؛ اما برخلاف انتظارش صحبت دوستانش در مورد دختر زیبای روستا، به نام «وصیفه» دختر محمد ابوسولیم است و اینکه وصفیه چند سالی را در شهر نزد خواهر و شوهر خواهرش که معلم هنرستانی در قاهره است زندگی می‌کرده و اکنون به روستا بازگشته و طرز پوششش به مانند دختران شهری است و به لهجه شهری صحبت می‌کند.

راوی به یاد خاطره کودکی خود با وصفیه که چند سالی از او بزرگتر است می‌افتد. آن دو حدود شش سال پیش در مسجد روستا مشغول عروس و داماد بازی بوده‌اند که شیخ روستا «شیخ الشناوی» آنها را می‌بیند و آیات عذاب و جهنم را بر آنان تلاوت می‌کند، پس از آن ماجرا آن دو از بازی با هم محروم می‌شوند. راوی به قاهره برای ادامه تحصیل و وصفیه به همان شهر به منزل خواهرش می‌رود.

وصیفه بارزترین شخصیت زن در داستان است که عبدالهادی پسر عموی راوی و محمد افندی معلم روستا، هر دو از طرفداران او هستند. اما وصفیه به محمد افندی علاقه بیشتری نشان می‌دهد، چون پوشش او به مانند جوانان شهری است و همچون شوهر خواهرش معلم است اما پدر وصفیه به هر دو خواستگار جواب رد می‌دهد.

در شبی که مأموران مرکز به روستا می‌آیند به طور اتفاقی عبدالهادی را می‌بینند و به او می‌گویند که به کشاورزان خبر دهد که دوره آبیاری از ده روز به پنج روز تقلیل پیدا کرده و به همین دلیل عبدالهادی با مأموران درگیر می‌شود و مأموران اسم او را برای بازداشت می‌کنند.

روستائیان خبردار نگران و خشمگین می‌شوند، چون می‌دانند که زمین‌ها و محصولاتشان از تشنگی خواهد خشکید و اهالی روستا بیش از پیش دچار فقر می‌شوند. بنابر توافقی، همگی نامه‌ای به «عمده» مأمور مرکز در روستا می‌نویسند که خواسته مردم را برای تجدیدنظر در دوره آبیاری به مرکز اطلاع دهد. محمد افندی نامه را به اسلوب فصیح می‌نویسد، ولی عمده او را متهم به بی‌ادبی در شیوه نگارش کرده، به نویسنده توهین می‌کند. بعد از این نامه دو تن از عاملان حکومت ورقه سفیدی را به نیت بهتر نوشتن اعتراض روستائیان به مرکز، به امضای مردم روستا می‌رسانند و متن نامه را محمود بک جاسوس مرکز می‌نویسد.

محمد افندی با مشکلات زیاد نامه را به مرکز می‌برد و بعد از چند روز معطلی در آنجا، متوجه متن نامه که نوشته شده روستائیان موافقت زمین‌هایشان را برای احداث راه‌آهن و ایجاد جاده برای متصل شدن به قصر پاشا به دولت تحویل دهند، می‌شود و بعد به روستا برمی‌گردد.

در صبح روزی که عبدالهادی برای آبیاری زمین خود به مزرعه می‌رود متوجه کم‌حجم شدن آب جوی زمینش می‌شود، بعد از پیگیری متوجه می‌شود که دیاب برادر محمد افندی برای استفاده بیشتر از آب، راه آن را سد کرده است و این مسئله باعث درگیری شدید بین این دو، سپس مردان و زنان روستا می‌شود. تعداد زیادی زخمی می‌شوند و در نهایت دیاب و عبدالهادی پس از نجات گوساله که در چاه افتاده است، با هم آشتی می‌کنند و همه اهل روستا به توصیه عبدالهادی مصمم می‌شوند که موانعی را که مأموران بر سر آبیاری زمین‌ها گذاشته‌اند، از بین ببرند. پس از این کار مأموران متوجه شده تعداد زیادی از آنان و همچنین دیاب و عبدالهادی و محمد ابوسوایم را به زندان مرکز می‌فرستند و آن‌ها در زندان از اوضاع و فعالیت‌های سیاسی مردم در قاهره اطلاع پیدا می‌کنند. در نتیجه نامه‌نگاری محمد افندی با روزنامه‌های مخالف حکومت، آن‌ها از زندان آزاد می‌شوند.

پس از مدتی حکومت دوباره وسائل احداث راه‌آهن را به روستا می‌فرستد. این بار همگی با هم متحد می‌شوند و همه وسائل را شبانه به رودخانه می‌اندازند. در همین روزها عمده در روستا فوت می‌کند و حکومت مأمور جدیدی به نام «الشّاویس عبدالله» را به روستا می‌فرستد که بین این مأمور و اهالی روستا ارتباط عاطفی و صمیمانه‌ای برقرار می‌شود. بعد از اطلاع مرکز از این ماجرا مأمور را به

مرکز احضار می‌کند و تصمیم می‌گیرد که در روستا کلاتری تأسیس کند. مردم از این کار عصبانی می‌شوند و با مأمورین درگیر می‌شوند؛ اما پس از این کشاکش و کلنجار، حکومت وسائل جدید احداث راه آهن را به روستا می‌فرستد و کارگران راه آهن به غصب زمین‌های کشاورزان می‌پردازند. زمین محمد ابوسوایلم پدر وصیفه هم توسط حکومت غصب می‌گردد، او با مأمورین درگیر می‌شود اما نتیجه‌ای دربر ندارد. ابوسوایلم به ناچار روی محدود زمین باقی مانده خود به کشاورزی می‌پردازد. وصیفه در هنگام زندانی بودن پدر به دلیل فقر مالی به ناچار روی زمین دیگران مشغول کار می‌شود، با این کار ارزش اجتماعی خود را در روستا از دست می‌دهد، چراکه داشتن زمین در روستا نشانه شخصیت و طبقه اجتماعی افراد است. از آن به بعد عبدالهادی که از خواستگاران وصیفه بود، با وجود علاقه‌اش، از ازدواج با او منصرف می‌شود. مردم روستا به ناچار با شرایط جدید کنار می‌آیند. راوی داستان را با سفر دوباره خود به قاهره برای شروع سال تحصیلی جدید به پایان می‌برد.

۲-۴. جای خالی سلوچ

داستان *جای خالی سلوچ*، روایت دردناک خانواده‌ای روستایی است که کانون اصلی این داستان زندگی خانواده سلوچ در روستایی به نام «زمینج» در حاشیه کویر است. بستر اصلی داستان، مربوط به دوران اجرای اصلاحات ارضی به اصطلاح انقلاب سفید از سال (۱۳۴۱ هـ ش) به بعد در روستاهای کشور است.

در پی اصلاحات ارضی، مالکان بزرگ زمین‌ها را می‌فروشند و خرده‌مالکان در پی یافتن درآمد بیشتر، نقشه‌هایی طرح می‌کنند که با یکدست کردن زمین‌های ده که قسمتی از این زمین‌ها معروف به «خدازمین»^(۲) است، زمینه استفاده از تسهیلات دولتی برای پسته‌کاری و وارد کردن تجهیزات مکانیزه به روستا را فراهم کنند.

مرگان زن سلوچ، شخصیت اول داستان است. زنی کاردان و محنت کشیده که با رفتن سلوچ برای حفظ خانواده‌اش به جنگ روزگار می‌رود. هنگام صبح وقتی که مرگان سر از بالین برداشت، به سرتنور جایی که سلوچ شب‌های گذشته را آنجا می‌خوابید رفت، ولی سلوچ را آنجا نیافت. سلوچ پدر خانواده، کشاورز، مقنی و تنورمالی بود که بر اثر فشار بیکاری و نادانی، ناگهان غیبت می‌زند و جز اسم او و سایه خاطراتش، حضوری در داستان از او دیده نمی‌شود.

حاصل زندگی مشترک سلوچ و مرگان سه فرزند به نام‌های عباس، ابرو و هاجر است. عباس پسر بزرگ خانواده، شرارت خاصی دارد و تن به کار نمی‌دهد و بیشتر اوقاتش را پای قمار سپری می‌کند.

ابروا که دو سالی از عباس کوچکتر است، کاری‌تر و عاقل‌تر از عباس می‌نماید و دختر خانواده، هاجر که رفیق مادر است، کمتر از سیزده سال دارد. مرگان او را از روی فقر و ناچاری به عقد «علی گناو» مرد صاحب حمام ده که شاید هم‌سن خود مرگان است و زنی نازا به نام رقیه دارد، درمی‌آورد. صحنه عروسی هاجر از صحنه‌های دردناک داستان است.

فقر با زندگی خانواده سلوچ عجین شده است تا جایی که دو برادر را بر سر پشته‌ای پنبه‌چوب^(۳)، به جان هم می‌اندازد. عباس که زورگو سعی می‌کند، پنبه‌چوب‌هایی را که ابروا با سختی و با انبر شکسته جمع کرده، به اسم خود تمام کند و آن را به نفع خود بفروشد. ابروا ممانعت می‌کند و عباس با بی‌رحمی کامل برادر کوچکتر خود را می‌زند. وقتی مقاومت ابروا را می‌بیند با دندان‌هایش گوش ابروا را گاز می‌گیرد. ابروا قبل از درگیری با برادرش از سالار عبدالله زمین‌داری که گندم به سلوچ قرض داده بود و قرار بود به جای آن چند ظرف مسی باقیمانده جهاز مرگان را بگیرد، کتک مفصلی خورده بود. سالار عبدالله وقتی مقاومت مرگان برای ندادن ظروف مسی را دیده است با مرگان درگیر می‌شود و با پا در میانی همسایه‌ها، سالار خانه مرگان را ترک می‌کند، اما ابروا بیچاره گرفتار خشم سالار عبدالله می‌شود.

اعضای خانواده سلوچ برای خوردن حداقل روزی، تن به هر کاری می‌دادند تا جایی که علی گناو برای تصاحب هاجر به مرگان قول داده بود که عباس را نزد پسر عموی خود سردار ساربان به عنوان ساربان شتر به کار گیرد و ابروا را در گلخن حمام خود مشغول کار کند. عباس به هنگام شترچرانی زمانی که برای جدا کردن یک شتر مست از شتر دیگری، خشونت به کار می‌برد، خود قربانی کینه شتر می‌شود. شتر مست زخم‌خورده از چاقوی عباس، به عباس حمله می‌کند و عباس در حین فرار مجبور به پریدن به درون چاه متروکی می‌شود که یک شبه بر اثر هول و هراس پیر می‌شود. موهایش یک دست سفید و زبانش تا مدت‌ها لال می‌ماند و بعدها در روستا به پشمال معروف می‌شود. از آن همه شور و شیطنت، جسم و روحی رنجور و بال گردن مادر باقی می‌ماند.

ابروا بعد از توافق خرده‌مالکان؛ میرزا حسن (کدخدا)، سالار عبدالله، ذبیح الله و... برای یکدست کردن زمین‌های زمینج از خدا زمین گرفته تا زمین‌های صاحب مالک، برای پسته‌کاری و در پی آن گرفتن وام از دولت، راننده تراکتوری شد که میرزا حسن وارد ده کرده بود. میرزا حسن و شرکایش شروع به خریدن زمین‌های بایر روستائیان کردند که بعضی از آن‌ها با رغبت و بعضی از سر ناچاری، پولی اندک می‌گرفتند و زمین‌های خود را واگذار می‌کردند. مرگان به این کار رضایت نمی‌دهد اما

عبّاس و ابروا پنهان از چشم مادر، سهم خود را واگذار می‌کنند. مرگان که راضی به از دست دادن قطعه زمین خود نیست با اعتراض روی زمین خود گودالی می‌کند و با عبّاس علیل و پیر در آن می‌نشیند. تلاش میرزا حسن و دیگر اهالی روستا حتی علی گناو داماد مرگان برای بیرون آوردن مرگان بی‌فایده است تا اینکه ابروا وارد عمل می‌شود. ابروا به مرگان یورش می‌برد و او را بیرون می‌کشد و با طنابی او را به بدنه تراکتور می‌بندد، تراکتور به راه می‌افتد. «کار یکسره شده بود، جمعیت به نظاره یکپارچه شدن خدا زمین ایستاد، چه می‌کرد تراکتور! چه می‌کرد ابروا! شیرت حلال!» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۳۴۲).

میرزا حسن با پولی که از اداره کشاورزی گرفته بود به شهر فرار می‌کند، اهالی ده از میرزا حسن و شرکایش شکایت می‌کنند. روزی که مأموران از شهر می‌آیند، یکی از شرکای میرزا حسن شتری را در چاه اصلی کاریز می‌اندازد تا مأموران گمان کنند، علت کم آب شدن کاریز، به چاه افتادن شتر است. آب کاریز به کلی قطع می‌شود، مأموران مانع ادامه کار تلمبه می‌شوند. بعد از آشتی مرگان و ابروا، آن دو با هم تصمیم می‌گیرند برای پیدا کردن سلوچ به شهر بروند، چون شنیده بودند که او در معدن شاهرود کار می‌کند. هنگام سحر روزی که عازم رفتن به شهر بودند، متوجه شدند آب کاریز باز شده است. مرگان مردی را می‌بیند که بیل به دست از دهنه کاریز بیرون آمده است. «راه آب را باید همو باز کرده باشد، چهره‌اش پیدا نبود، از شولایش، کپان خورش که همیشه بر دوش داشت، خون می‌چکید، خون در پناه پاهایش کشاله‌ای پیوسته داشت» (همان: ۴۰۵).

۳. ویژگی‌های مشترک عناصر روستا در این دو رمان

۳-۱. نقش بارز زن در فرهنگ روستایی

زن همواره در روستا از موقعیت اجتماعی پائینی برخوردار بوده است. در تصمیم‌گیری‌ها نظری نمی‌توانست داشته باشد اما به هنگام کار همانند یک مرد محسوب می‌شود. این تناقض اجتماعی باعث شده در هر دو رمان، زن اصلی‌ترین شخصیت داستان به شمار رود.

دولت‌آبادی در خطاب به مرگان: «تو مختاری که تا قیامت فقط بگری. گریستن و گریستن. اشک مادرانت در تو مردابی خاموش است. نقبی بزن و رهایش کن. بگذار در تو جاری شود. روان کن. خود را روان کن. با چشم‌های همه مادران، می‌توانی بگری، به تلاطم درآی. توفانی از آواز و شیون، اشک، ای دریای خفته!» (همان: ۳۶۲). مرگان در جای خالی سلوچ مرکز ثقل داستان است، زنی زحمتکش و قدرتمند که می‌تواند عادی‌ترین نمونه یک زن روستائی باشد، یعنی بردباری در

برابر سختی‌ها و ناملایمات و مبارزه با مشکلات. مرگان در نبود سلوچ، برای حفظ خانواده‌اش و گذران زندگیشان به جنگ روزگار می‌رود. او در تمام نقش‌هایش از مادر گرفته تا نقاش و جالیز‌کار و مددکار همسایه‌ها و حتی زنی که عشق را تجربه کرده، خوب درخشیده است.

وصیفه در رمان شرقاوی، تیپ دختران روستائی است که با زیبایی خاص خود شهرتی در روستا به دست آورده است. او در تمام صحنه‌ها نقش پررنگی دارد و بیشتر در کنار پدرش است. در کشاورزی، اعتراض، درگیری با مأموران دولت و حتی مسائل سیاسی به پدرش کمک می‌کند. حوادث داستان مثل غصب زمین، کم‌آبی، درگیری با مأموران دولتی و... بر زندگی اجتماعی او اثر مستقیمی دارد.

در هر دو رمان همه شخصیت‌های زن، سمبلی از اوضاع اجتماعی روستائی خود هستند که از زبان روستا سخن می‌گویند و آینه تمام‌نمای آداب و رسوم روستا به شمار می‌روند. چه بسا تصویر زن در برخی از حوادث رمان، متأثر از تجارب شخصی یا دیدگاه فردی نویسنده نیز باشد. به عنوان مثال در رمان *الأرض*، راوی کوچک در برابر وصفه، زیباترین دختر روستا دچار شکستی عاطفی می‌شود. این اتفاق در رمان *جای خالی سلوچ* نیز بین مراد پسر صنم و هاجر دختر مرگان روی می‌دهد.

نقش زن در رمان *الأرض* گاهی دچار دوگانگی می‌گردد و نویسنده مثلاً زنی فاضل و پاک همچون وصفه را در تقابل با زنی فاحشه همچون خضره ترسیم می‌کند. البته فاحشگی خضره از سویی با واقعیات اجتماعی روستا و تملک زمین در ارتباط است و از سوی دیگر با شرایط ویژه حاکم بر روستا. از نظر شرقاوی «هر کس که در روستا زمین ندارد، هیچ چیز ندارد حتی شرف!» (شرقاوی، ۱۹۹۸: ۴۵).

زن در رمان *جای خالی سلوچ* در نقش‌های فراوانی مانند همسر، مادر، دختر، خواهر و... ظاهر می‌شود. البته از منظر طبقه اجتماعی، زنان غالباً کشاورز و فقیر هستند.

۲-۳. کشاورزان، درگیری‌ها، مقاومت‌ها

از نقاط مشترک هر دو رمان، درگیری، مقاومت و اعتراض به نظام حکومتی است. در جای خالی سلوچ، اصلاحات ارضی رژیم شاه، ثمره‌ای جز فقر، گرسنگی و محرومیت اجتماعی برای روستائیان نداشت. مالکین بزرگ «زمینج» زمین‌های خود را فروخته، به شهرها رفته‌اند و چند تن از خرده‌مالکین به فکر یکپارچه کردن خدا زمین‌ها و دیگر زمین خرده مالک‌ها برای گرفتن وام از دولت برای پسته‌کاری می‌افتند. مردم فقیر روستا با گرفتن مقداری پول، خدازمین را به آنها واگذار کرده‌اند، تنها

کسی که مایل به واگذاری زمینش نبود و تا آخرین لحظه در برابر این ظلم مقاومت کرد مرگان بود. وی برای حفظ آن تکه زمین، با چنگ و دندان مقاومت کرد و با حفر گودالی در آن زمین و نشستن با عباس پسر فلجش در آن گودال، آخرین تلاشش را برای حفظ آن انجام می‌دهد، اما نه تنها آن را حفظ نمی‌کند، بلکه حرمت مادر و فرزندش هم با درگیر شدن با ابروا شکسته می‌شود.

در داستان شرقاوی، نیروهای حکومتی برای احداث راه آهن به روستا آمده‌اند تا از میان زمین روستائیان راهی به قصر پادشاه احداث کنند. روستائیان با هم متحد شده، در برابر آنها مقاومت می‌کنند ولی این امر منجر به زندانی شدن چند تن از روستائیان می‌شود. «مأمور کشیده‌ای بر صورت ابوسویلیم زد، صدای ضربه در فضای مزرعه پیچید. ابوسویلیم بر زمینی که حدود پنجاه سال استوار بر آن ایستاده بود افتاد. وصیفه گریه سر داد. صدای ناله‌های متوالیش بلند شد. شو که شده بود. فریاد زد؛ دستی که بر روی پدرش بلند شده، فلج شود و از مردم کمک می‌خواست که پدرش و پنبه‌ها را نجات دهند» (همان: ۵۷۴). شخصیت ابوسویلیم نماد مقاومت و عبدالهادی نماد قهرمان مبارز در برابر ظلم حکومت است. زمانی که مأموران حکومت برای گرفتن مالیات و غارت محصول کشاورزان به زمین‌های آن‌ها رفته بودند، بین آنان و کشاورزان درگیری درمی‌گیرد. در این میان هنگامی که ابوسویلیم در برابر غارت پنبه‌هایش توسط مأمورها مقاومت می‌کرد، در مقابل چشمان دخترش از آن‌ها کتک خورد و وصیفه با گریه و زاری از مردم کمک می‌خواست که مأمور او را هم زد و این امر خشم ابوسویلیم را بیشتر کرد. اما خشم و مقاومت او هم فایده نداشت و در نتیجه زمینش غصب شد. ابوسویلیم تا پای جان در برابر ظلم مقاومت کرد و در این راه اول کارش که رئیس نگهبانان بود را از دست داد، سپس زمینش را که در آن مشغول کشاورزی بود و در پی آن از ارزش و اعتبار اجتماعی او کاسته شد.

۳-۳. فقر و تنگدستی روستائیان

فقر، درد مشترک روستائیان این دو داستان است. شرقاوی با آموزه‌های دینی هم‌سو است و فقر و گرسنگی را باعث کفر می‌داند. (نک: شرقاوی، ۱۹۹۸: ۶۰۶) فقری که به سبب نظام حاکم بر جوامع روستائی گریبانگیر روستائیان شده بود، فرزند را وادار به حرمت‌شکنی در برابر مادر می‌کند. آنجا که ابروا مادر را با تراکتور از زمینش جدا می‌کند. مرگان که راضی به از دست دادن قطعه زمین خود نیست با اعتراض روی زمین خود گودالی می‌کند و با عباس علیل و پیر در آن می‌نشیند. تلاش اهالی روستا، حتی تلاش داماد مرگان، برای بیرون آوردن مرگان بی‌فایده است. «تا اینکه ابروا وارد عمل

می‌شود، ابروا به مرگان یورش می‌برد و او را به بیرون می‌کشد و با طنابی او را به بدنه تراکتور می‌بندد، به راه می‌افتد. کار یکسره شده بود، جمعیت به نظاره یکپارچه شدن خدازمین ایستاد، چه می‌کرد تراکتور! چه می‌کرد ابروا! شیرت حلال!» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۳۴۲). فقری که هاجر بالغ نشده را به همسری مردی مسن و زنده‌دار وادار می‌کند. فقری که عباس را به ساربان شتر مست می‌برد و او را از کارافتاده و فلج می‌کند. فقری که وصیفه دختر زیبا و دوست‌داشتنی روستا را به کار بر زمین دیگران و به ازدواج با مردی هم‌سن پدرش وادار می‌کند و سرانجام فقری که خضره زن بی‌کس و کار و بی‌زمین روستا را به بدنامی و بدکاره‌ای معروف می‌کند و مردن یا کشته شدن او را خیری برای روستا می‌دانند.

۳-۴. اهمیت آب

از مشترکات اکثر روستاها، می‌توان به آب اشاره کرد، کشاورز با زمین و آب زنده است. روستائیان برای کشاورزی و سیراب نمودن زمین‌هایشان وابستگی شدیدی به آب دارند. از حوادث اساسی این دو رمان؛ کمبود آب، قطع آب، مسدود شدن قنات و کاریز اصلی است.

محدود کردن زمان آبیاری از ده روز به پنج روز توسط دولت و بعد از آن قطع آب در رمان شرقاوی، حادثه‌ای است که سرآغاز حوادث دیگر داستان می‌شود. انتشار خبر محدود کردن آبیاری کشاورزان توسط دولت اولین جرقه‌های اعتراض روستای شرقاوی به حکومت بود که باعث متحد افراد روستا علیه نظام شد. بعد افتادن گوساله در چاه آب و گرفتاری‌های پس از آن، کم شدن آب جوی زمین عبدالهادی و درگیری او با دیاب برادر محمد افندی و به دنبال آن درگیری مردم روستا از حوادثی است که بر اهمیت آب در زندگی و حیات روستائیان تأکید دارد تا جایی که خود شرقاوی معتقد است: «آب، جان زمین و زراعت است» (شرقاوی، ۱۹۹۸: ۱۰۶).

چنین حوادثی در روستای داستان دولت‌آبادی نیز بر اهمیت این موضوع صحنه می‌گذارد. میرزا حسن و شرکایش با آوردن مکینه، باعث کم شدن آب قنات شدند و همان باریکه آب سنتی روستا داشت خشک می‌شد. شکایت مردم روستا به دولت به خاطر وجود مکینه، افتادن شتر در کاریز اصلی آب و حوادثی که بر سر مسئله آب در «زمینج» اتفاق می‌افتد، موقعیت آب را در حد جانی که شرقاوی مد نظر داشته است، در روستای داستان دولت‌آبادی ارتقا می‌دهد.

۳-۵. نقش و معنای زمین در زندگی روستایی

در این دو رمان، وابستگی شدید روستائیان به زمین کاملاً مشهود است. زمین معیاری برای تعیین موقعیت و جایگاه اجتماعی افراد در روستا است. هر کس زمین بیشتری دارد، از ارزش و جایگاه اجتماعی بالاتری برخوردار است. زمین نه تنها وسیله‌ای برای امرار معاش روستائیان است بلکه در تعیین جایگاه اجتماعی افراد هم نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

نظام ارباب‌رعیتی حاکم بر جامعه روستایی این دو رمان، باعث شده جایگاه و منزلت اجتماعی روستائیان با داشتن یا نداشتن زمین سنجیده شود. به طوری که هر کس مالک زمین‌های بیشتری است، نفوذ اجتماعی بهتری در میان روستائیان دارد و اکثر تصمیم‌گیری‌های مهم روستا با نظر این مالکان انجام می‌شود. خرده‌مالکین در رتبه بعدی منزلت اجتماعی قرار دارند. افرادی که مالک زمینی نیستند هم منزلت اجتماعی پائین‌تری دارند و این طبقه‌بندی حاکم در این دو روستا گاه این افراد را در رتبه افراد پست روستا قرار می‌داد. «شرقاوی مفهوم کرامت و بزرگی و شرف را در مالک زمین بودن و کار کردن در آن منحصر کرده، شخصیت «علوانی» محروم از کرامت و شرف بوده، «وصیفه دختر زیبای روستا» می‌شنود که علوانی آرزوی ازدواج با او را دارد، او را رد می‌کند و سر جایش می‌نشاند در حالی که می‌گوید: کسی که زمینی در روستا ندارد، مالک هیچ چیز حتی شرف نیست» (محمد حسن، ۱۹۸۹: ۱۷۹).

در رمان *جای خالی سلوچ*، سلوچ نمونه بارز چنین افرادی است که با داشتن انواع مهارت‌ها مثل قنات‌زنی، تنورمالی، کشاورزی و... چون مالک زمینی نبود از وجهه اجتماعی در روستای خود برخوردار نبود. مرگان زن او بعد از رفتن سلوچ با انواع مشکلات مادی و حتی برخوردهای نابجای اجتماعی روبرو شد. بچه‌های سلوچ هم در روستا هیچ بهره‌ای از منزلت اجتماعی نداشتند.

در رمان *الأَرْض شرقاوی* این نوع طبقه‌بندی اجتماعی (برخورداری مالک زمین از قدرت و جایگاه اجتماعی) در شخصیت ابوسویلیم پدر وصفیه کاملاً مشهود است. محمد ابوسویلیم قبل از تصرف زمین‌هایش توسط دولت، از افراد با نفوذ روستا و دارای شخصیت اجتماعی بالا بود. بالطبع خانواده او هم از ارزش اجتماعی بالایی در روستا برخوردار بودند. طوری که عبدالهادی که از متشخصین روستا و کشاورز شجاعی بود که در برابر ظلم حکومت مقاومت می‌کرد، از خواستگاران وصفیه بود که بارها و بارها وصفیه را از پدرش خواستگاری کرده بود. اما بعد از اینکه ابوسویلیم زمین‌هایش را به خاطر ظلم حکومت از دست داد و وصفیه برای گذران زندگی ناچار به کار کردن

در زمین دیگران شد، عبدالهادی دیگر تمایلی به ازدواج با وصیفه نداشت. وصیفه با از دست رفتن زمین پدرش، ارزش اجتماعی خود را از دست داد و در نهایت به ازدواج با مردی هم‌سن پدرش تن داد. همین موقعیت در رمان جای خالی سلوچ هم برای هاجر دختر مرگان دیده می‌شود که به خاطر نداشتن وجهه و ارزش اجتماعی و فقر مجبور به ازدواج با مردی مسن و زن‌دار می‌شود.

نتیجه

۱. دولت‌آبادی و شرقاوی هر دو از نویسندگان واقع‌گرا هستند و در آثارشان بسیار از شرایط سیاسی و محیطی جامعه خود تأثیر پذیرفته‌اند.
۲. این دو، از نویسندگان بومی به حساب می‌آیند که توجه به روستا در آثارشان بازتاب زیادی دارد.
۳. در این دو رمان، خواننده به این نتیجه می‌رسد که فرهنگ روستا در اکثر مناطق به هم شباهت دارد.
۴. در هر دو رمان نقش و جایگاه زن در حدی است که آنها را در حد قهرمانان داستان قرار داده است. همه شخصیت‌های زن، سمبلی از اوضاع اجتماعی روستائی خود هستند که از زبان روستا سخن می‌گویند و آینه تمام‌نمای آداب و رسوم روستا به شمار می‌روند. چه بسا تصویر زن در برخی از حوادث رمان، متأثر از تجارب شخصی یا دیدگاه فردی نویسنده نیز باشد.
۵. اعتراض روستائیان به اصلاحات ارضی و مقاومت آنها در برابر ظلم تا پای جان، از نقاط قابل توجه است. علاوه بر این، نظام حاکم حکومتی بر وضعیت روستا تأثیر مستقیم دارد، اصلاحات ارضی در هر دو داستان، کشاورزان را مجبور به انتخاب راه‌های دیگر برای ادامه زندگی چون مهاجرت به شهرها و روی آوردن به شغل‌های کاذب کرده است.
۶. این دو رمان، روایت دردمنده‌ای است از روستائینی تهیدست که برای بقا، با انواع مشکلات و سختی‌ها مبارزه می‌کنند. از دیدگاه دو نویسنده منشأ فقر روستائیان، نظام حاکم بر جوامع روستائی می‌باشد.
۷. از مسائل قابل توجه در این دو روستا مسئله آب و آبیاری است که بسیاری از صحنه‌های این دو رمان را به خود اختصاص داده است. وابستگی شدید روستائیان به زمین و آب وجه اشتراک و هویت هر روستائی است، دفاع هر روستائی از آب و زمین دفاع از هویت و شرف خود اوست. مقاومت مرگان و ابوسویلیم این مسئله را تأیید می‌کند.
۸. از ویژگی‌های مشترک روستا در این دو رمان، وابستگی شدید روستائیان به زمین است؛ زمین نه تنها وسیله‌ای برای امرار معاش، بلکه معیار سنجش هویت، شرف و شخصیت در روستا است؛ هر که مالک زمین نیست از ارزش و موقعیت اجتماعی برخوردار نیست.

۹. موضوع تطبیق رمان‌های روستا علی‌رغم اهمیت بسیار، تاکنون - در حد بررسی‌های به عمل آمده توسط نویسندگان مقاله - مورد توجه پژوهشگران دانشگاهی قرار نگرفته است و شاید تازگی رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های کشور در این امر نقش داشته باشد. این مقاله می‌تواند افقی تازه فراروی پژوهشگران ادبیات تطبیقی باز گشاید.

یادداشت‌ها

- (۱) این مطلب برگرفته از سخنرانی دکتر انوشیروانی استاد دانشگاه شیراز با موضوع «درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی» در نشست هفتگی شهر کتاب است که رادیو زمانه در ۸ تیر ۱۳۸۶ آن را منتشر کرد.
- (۲) خدازمین: زمین‌هایی که مالکیت شخصی نداشتند و مالک حقیقی آن خدا بود و مردم فقیر روستا در آن به کشت هندوانه مشغول بودند.
- (۳) پنبه‌چوب: نوعی خار خودرو در زمین کشاورزی است که روستائیان به عنوان سوخت برای گرم کردن خانه‌هایشان استفاده می‌کردند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. بدر یوسف، شوقی (۲۰۰۶)؛ الرواية والروائيون، إيسكندرية: مؤسسة حورس الدولية.
۲. چهلتن و فریاد، امیر، فریدون (۱۳۶۸ ش)؛ ما نیز مردمی هستیم، تهران: نشر پارسی.
۳. خفاجی، عبدالمعین (بی‌تا)؛ الأدب العربي الحديث، الجزء الرابع، القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
۴. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۷)؛ جای خالی سلوچ، چاپ هفتم، تهران: نشر چشمه و فرهنگ معاصر.
۵. زین‌الدین، نوال (۲۰۰۳ م)؛ روایات یوسف إدريس، القاهرة: دار قباء.
۶. الشرقاوي، عبدالرحمن (۱۹۹۸)؛ الأرض، مصر: مكتبة الأسرة.
۷. العسيلي، ثريا (۱۹۹۵)؛ أدب عبدالرحمن الشرقاوي، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۸. قربانی، محمد رضا (۱۳۷۳)؛ نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی، تهران: نشر آروین.
۹. کمال، محمد علی (۱۹۹۰)؛ عبدالرحمن الشرقاوي الفلاح القائر، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۱۰. محمدحسن، عبدالله (۱۹۸۹)؛ الزيف في الرواية العربية، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب.
۱۱. میرصادقی، جمال (بی‌تا)؛ ادبیات داستانی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.
۱۲. ----- (۱۳۸۱)؛ داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران، تهران: نشر اشاره.

ب. مجله‌ها

۱۳. ممدوح طه، ایناس (۱۹۸۳ م)؛ «صورة القرية في الرواية العربية»، نشرية المستقبل العربي، العدد ۴۸، صص ۵۰-۶۵.

أدب الريف في الروايات العربية والفارسية؛ دراسة مقارنة بين *الأرض للشرقاوي* و *جاي خالي سلوج* لدولت آبادی*

سید ابراهیم آرمن

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة آزاد الإسلامية في كرج

شهرزاد فیروزی مندمی

خريجة ماجستير، جامعة آزاد الإسلامية في كرج

الملخص

يعتبر أدب الريف أحد أهم أركان الأدب الروائي في آداب مختلف المجتمعات البشرية إذ خلق كثير من كبار الروائيين، نتاجات ذات شأن في هذا المجال.

وفي الأدب العربي يمكن الإشارة إلى عبدالرحمن الشرقاوي وروايته *الأرض* حيث يصور لنا الريف الذي قضى فيه أيام طفولته وأحداثها؛ كما يمكن في الأدب الفارسي الإشارة إلى محمود دولت آبادي بوصفه أحد أهم الروائيين المعاصرين الذين ذاع صيتهم في مجال روايات ذات صبغة محلية، وهو يقدم للقارئ في روايته *جاي خالي سلوج* قرية تسمى «زمينج» مصورا معاناة أسرة تدعى «سلوج».

تهدف هذه الدراسة وفقا لمنهج الأدب المقارن إلى تحليل الروايتين المذكورتين، لتسلط الضوء على بعض القضايا، منها: أهمية الأرض، والماء والري، وظلم الحكومات، ومكانة المرأة، وفققر القرويين.

الكلمات الدلالية: أدب الريف، عبدالرحمن الشرقاوي، محمود دولت آبادي، *الأرض*، الماء، المرأة، الفقر.

* تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۴/۱

تاريخ القبول: ۱۳۹۱/۶/۳۰

العنوان الإلكتروني للكتاب المسؤول: Shams1516@yahoo.com